

<https://www.aftabekherad.ir>

## Religion, the Desired Life and Its Obstacles

Cultural Group

Received: 2021/07/25

Accepted: 2021/08/19

### Abstract

The desired life is a goal that humans and all intellectual movements, worldviews, and political and social structures seek to achieve and realize. The indicators of the desired life have a discursive basis and differ and multiply in proportion to theoretical structures, semantic and epistemological systems, and especially the value system and the type of relationships and relations that govern social relations. Religion and the foundations of belief are one of the most important sources and roots that determine and explain the desired society and relations, and all religions, especially Abrahamic and divine religions, as much as they address the individual, also define and model the structure of society and the type of desired social relations and relations. The ultimate goal of religions is to achieve human excellence, the flourishing of human talents and innate human nature, and this requires living in a collective context and realizing an appropriate communication model. Although religions define this model system, the study of history and the examination of various periods, and especially the reflection on the current relationships and relations in today's complex society, indicate the fact that the realization of the desired society faces various obstacles and limitations, and factors, conditions, and actors hijack it and prevent it from achieving appropriate indicators in the sense of individual and collective life desirability. This article seeks to describe the approach and structure of religious discourse, as well as to reexamine and examine some of its obstacles. Certainly, the scope of obstacles is far greater than the cases mentioned in this report, but this is an introductory chapter to reexamine and examine the obstacles that prevent the realization of the desired society, at least from the perspective of religion. In this report, four factors, including the decline of meaning and transcendental beliefs, the weakening and erosion of social capital, injustice and discrimination that entail poverty, class distance and social divide, and the functional problems of executive institutions in responding to public needs and achieving collective goals, have been defined as the most important obstacles to achieving social desirability.

**Keywords:** religion, desirable life, faith, hope, meaning, social capital, discrimination, injustice.

## دین، زندگی مطلوب و موانع آن

گروه فرهنگی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۳

### چکیده

زندگی مطلوب هدفیست که انسان و تمامی جریان‌های فکری، جهان‌بینی‌ها و ساختارهای سیاسی و اجتماعی در پی دستیابی و تحقق آن هستند. شاخص‌های زندگی مطلوب، بنیانی گفتمانی دارد و متناسب با ساختارهای نظری، نظامات معنایی و معرفتی و بویژه نظام ارزشی و نوع روابط و مناسبات حاکم بر روابط اجتماعی دچار تفاوت و تکثر می‌گردد. دین و بنیان‌های اعتقادی، یکی از مهمترین منابع و ریشه‌های تعیین‌کننده و تبیین‌گر جامعه و روابط مطلوب است و تمامی ادیان، بویژه ادیان ابراهیمی و الهی همانقدر که فرد را مورد خطاب قرار می‌دهند، ساخت جامعه و نوع روابط و مناسبات اجتماعی مطلوب را نیز تعریف و الگوسازی می‌نمایند. هدف غایی ادیان رسیدن به تعالی انسان، شکوفایی استعدادها و ماهیت فطری انسانی است و این مستلزم زیست در بستر جمعی و تحقق الگوی مناسب ارتباطی است. گرچه ادیان این نظام‌الگو را تعریف می‌نمایند، اما مطالعه تاریخ و بررسی ادوار گوناگون و بویژه تأمل در روابط و مناسبات جاری در جامعه پیچیده امروزی، حکایت از این واقعیت دارد که تحقق جامعه مطلوب با موانع و محدودیت‌های گوناگونی مواجه و عوامل، شرایط و بازیگرانی آن را رهنمی کرده و مانع دستیابی به شاخص‌های مناسب به معنای مطلوبیت زیست فردی و جمعی می‌گردند.

این مقاله در پی آن است که ضمن تشریح رویکرد و ساختار گفتمان دینی، برخی موانع آن را نیز مورد بازکاوی و بررسی قرار دهد. قطعاً دامنه موانع به مراتب بیشتر از مواردی است که در این گزارش مورد اشاره قرار گرفته است، اما این باب مقدماتی‌ای است، برای بازکاوی و بررسی موانعی که موجب می‌گردد، جامعه مطلوب حداقل از نگاه دین تحقق نیابد. در این گزارش چهار عامل شامل افول معنا و باورهای استعلایی، تضعیف و فرسایش سرمایه‌های اجتماعی، بی‌عدالتی و تبعیض که مستلزم فقر و فاصله طبقاتی و شکاف اجتماعی است و مشکلات کارکردی نهادهای اجرایی در پاسخگویی به نیازهای عمومی و تحقق اهداف جمعی، به عنوان مهمترین موانع تحقق مطلوبیت اجتماعی تعریف شده است.

کلید واژه‌ها: دین، زندگی مطلوب، ایمان، امید، معنا، سرمایه اجتماعی، تبعیض، بی‌عدالتی.

## مقدمه

انسان موجودیست که می‌خواهد به خوشبختی برسد و برای بسیاری از آنها، رسیدن به خوشبختی یک «هدف در خود» است که در نقش یک «غایت» یا یک «حقیقت» تعریف می‌گردد. شاید بتوان گفت از دغدغه‌های اساسی بشر از روزهای نخستین تا امروز متناسب با قدرت فهمی که انسان داشته است، در آرزوی رسیدن به شاهد خوشبختی بوده است. تمامی تلاش‌ها، پویش‌ها، تعارضات، تکاپوها و رنج‌ها، جنگ‌ها و کاوش‌های بشری در حقیقت راههای متفاوتی است که بشر برای رسیدن به آرزوهای خود انتخاب کرده است تا بتواند زندگی خوب و ارزشمند را تجربه و خود را به اوج رضایت ذهنی و التذاذهای ناشی از آن نائل سازد. گرچه ادراک و پنداشت‌های بشری در اعصار و ادوار گوناگون نسبت به خوشبختی تفاوت‌های بنیادینی داشته است، اما اشتراک آنها برای رسیدن به زندگی آرمانی مورد نظر یک الگو و ایده مشترک بوده است. قطعاً امروزه بشر با توجه به تنوع نظری و رویکردی‌ای که پیدا کرده است، نگاه به زندگی نیز دچار تمایز و دگرگونی شده است و نمی‌توان به نگرش تعمیم‌یافته از زندگی خوب دست یافت. ادراک از زندگی خوب یا کسب خوشبختی و تلاش برای رسیدن به آن به عوامل گوناگونی بستگی دارد که نمی‌توان نقش محیط، مقتضیات عصری، تمایزات و جایگاه اجتماعی، ساختار معرفتی و... را در آن نادیده انگاشت. این عوامل هم ریشه‌های تاریخی دارند که در فرهنگ مسلط و ساختار هویتی جوامع تجلی و تجسم یافته است و هم در ساختار شخصیتی افراد و اجزای جامعه ته‌نشین شده و در قالب نگرش‌ها، ارزش‌ها و ترجیحات، خود را پدیدار و در کنش‌ها، رفتارها و روابط خود را تجسم می‌بخشد. آرزواندیشی که گاهی با مآل‌اندیشی بشر انجامیده، منشاء تکاپوهای بسیاری بوده است که علیرغم لطمات بسیار به ساحت شخصیتی، اخلاقی و رفتاری بشر از نظر کارکردی عاملی برای تلاش، تکاپو، دفاع، نوسازی خلاقیت و دستاوردهای بنیادینی برای بشر بوده است که به مرور لباسی عام پوشیده و همه‌ابنای بشر از آن برخوردار شده‌اند.

سؤالی که از بدو بروز تفکر و اندیشه در زندگی بشر و بویژه برای اندیشمندان پدیدار گردیده است، این است که زندگی مطلوب کدام است، خوشبختی چیست، سعادت چگونه قابل حصول است، نقش عوامل مادی در این فرایند کدام است و چه بخشی از خوشبختی قابل جستجو در عناصر و ارزش‌های غیرمادیست. نوع پاسخی که بشر به این سؤالات داده است، منشاء بروز مکاتب فکری، فلسفی، جامعه‌شناختی گوناگونی شده است که امروزه در ساحت فکری و نظری، حضوری پررنگ و فعال دارند. برخی از تفکرات، جایگاه ویژه‌ای برای فرد قائل هستند و معتقدند تمام تکاپوها و کارکردهای نهادی در خدمت اجزای جامعه و رشد

تعالی انسان به عنوان متعلق هستی اجتماعی است. در نقطه مقابل برخی با برجسته‌سازی ساحت جامعه، فرد را در ذیل آن تعریف و بیش از توجه به حقوق و خوشبختی فردی جامعه را واجد اصالت می‌دانند، به همین دلیل دفاع از جامعه را یک الگوی گفتمانی تعریف و بر آن پافشاری می‌کنند. بازکاوی این موضوع هم از نگاه فلسفی قابل تأمل و بررسی است و هم در حوزه‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی، اخلاق و مذهب. هر کدام از این پارادایم‌ها می‌توانند الگوی متفاوتی از خوشبختی، زندگی مطلوب و زندگی مرجح را ترسیم نمایند که بعضاً تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد.

این مقاله درصدد است ضمن بررسی زندگی خوب و یا زندگی مطلوب نقش عوامل تأثیرگذار در آن بویژه باورهای دینی را مورد موشکافی قرار داده و موانع دستیابی به زندگی مطلوب را مورد کاوش و بررسی قرار دهد.

#### ۱- چیستی زندگی خوب و مطلوب

شاید تعریف زندگی مطلوب با توجه به تنوع دیدگاهها و پیچیدگی انسان و آرمان‌های وی و بویژه نوع نگرش و تعریفی که از انسان ارائه می‌شود، یکی از سخت‌ترین فرایندهایی باشد که تاکنون در این زمینه مطرح شده است. در حالی که ادیان، انسان را با مختصات و بنیان‌های خاص متافیزیکی و الهی تعریف می‌نمایند و الگوی کامیابی وی را از این نگاه مورد کنکاش، ارزیابی و هدف‌گذاری قرار می‌دهند، مکاتب فکری مدرن با تلقی‌های متفاوت و این جهانی از انسان تلاش دارند، الگوهای متفاوتی از زندگی مطلوب ارائه دهند. در حالیکه لیبرالیزم انسان را موجودی مختار و صاحب آزادی معرفی می‌نماید که باید بتواند شئونات خویش را رقم زده و آزادانه ساختار روابط اجتماعی خود را در ساحت اجتماعی سامان داده و از حقوقی برابر برخوردار باشد، این نگاه در مارکسیسم به گونه‌ای دیگر تعریف و بازنمایی می‌شود. از نگاه این مکتب انسان در ذیل دترمینیسم تاریخی تعریف و ابعاد مادی زندگی به گونه‌ای برجستگی می‌یابد که سایر ابعاد انسانی به عنوان «روبنا» تعریف که متأثر از شرایط مادی هستند. این وضعیت در چارچوب اندیشه فمینیسم به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و برابری جنسیتی، وجه ممیزه یک جامعه مطلوب تعریف و تمامی اهداف و تلاش‌های جامعه باید معطوف به ایجاد عدالت باشد که در آن انسان‌ها صرف نظر از تعلقات و یا نسبت‌های جنسیتی، طبقاتی، ساختاری و گفتمانی، از حقوقی برابر برخوردار باشند. بنابراین هر یک از مکاتب تلاش می‌نمایند با برجسته‌سازی یکی از وجوه وجودی و هستی‌شناختی انسان، جامعه مطلوب را به

تصویر بکشند. برای لیبرالیسم، مفهوم آزادی ترجیح و اولویت جامعه انسانی است. برای مارکسیسم، عدالت فراگیر در بعد مادی اهمیت اولیه دارد و برای جریان‌ها و تفکرات فمینیستی، برابری جنسیتی و حقوق برابر بین زن و مرد اولویت و ارجحیت انسان و اجتماعات انسانی است. این وضعیت از نگاه اخلاق‌گرایان و فلاسفه با معیارها و بنیان‌های دیگری تعیین و تعریف می‌گردد که شاهد تمایزات قابل توجهی در نزد آنها هستیم. برخی برای انسان، ساحتی مادی قائل هستند و تلاش دارند ابعاد مادی انسان را برای رسیدن به زندگی خوب برجسته سازند، این در حالیست که برای برخی از آنها، انسان ساحتی دوگانه و یا چندگانه اعم از مادی یا غیرمادی، این جهانی یا آن جهانی قائل هستند که رسیدن به آن مستلزم توجه به ابعاد دیگری در طراحی جامعه مطلوب است. بنابراین امکان اینکه تصویری فراگیر از جامعه مطلوب بتوان فراهم آورد که مورد وثوق و وفاق تمامی نحله‌های فکری باشد، عملاً غیرممکن است. اما می‌توان در تصویرسازی از چنین جامعه‌ای نقش برخی عوامل مثل اخلاق و فضائل اخلاقی که می‌تواند منشاء سامان‌بخشی به کنش‌ها و روابط انسانی، انتخاب‌ها و ترجیحات بشری باشد را به عنوان یکی از معیارهای اساسی مورد تأکید قرار داد. یکی از بزرگترین مشکلات انسان این است که نمی‌تواند بین «ابزار» و «هدف» تمایز قائل شود، گاهی ابزارها جای هدف می‌نشینند بدون اینکه نسبت به آن تأمل شود که هدف غایی ارزشی مثل «پول» چیست؟ آیا پول، خود واجد ارزش و هدفی است که انسان را به سوی هدف غایی خود سوق می‌دهد. آنتونی رابینز می‌گوید: «چالش زندگی این است که اکثر مردم تفاوت بین ارزش‌های هدف و ابزار را نمی‌دانند. بنابراین رنج زیادی متحمل می‌شوند. گاهی افراد آن قدر درگیر جستجوی ابزارها هستند که به آرزوهای واقعی هدفشان دست پیدا نمی‌کنند. ارزش‌های هدف، موجب رضایتمندی شما می‌شود و زندگی‌تان را غنی و پر بار می‌سازد» (رابینز، ۱۳۹۳: ۴۰). بنابراین داشتن ارزش‌های واقعی یا فضیلت‌های روشن و انتخاب‌های دقیق است که انسان را به سوی خوشبختی، کمال و آرامش هدایت می‌کند. فقدان بهره‌مندی از این بنیان‌ها است که انسان را به سوی حیرانی، ناآرامی و از هم گسیختگی روانی - معرفتی سوق می‌دهد. ارزش‌های تعریف شده و غایت‌گرایی مبتنی به اهداف روشن است که به انسان پایداری می‌بخشد و او را از حقایق و نعمات زندگی برخوردار می‌سازد. «اگر ارزش‌های واقعی‌تان را نمی‌دانید، خودتان را آماده رنج کشیدن کنید. تنها راه شاد بودن و رضایتمندی پایدار، آن است که مطابق ارزش‌های واقعی‌تان زندگی کنیم، اگر نه بدون شک رنج شدیدی را تجربه خواهیم کرد» (همان: ۳۷). بنابراین زندگی محققانه و متأملانه‌انگونه که ارسطو بر آن تأکید می‌نماید، مبتنی بر فضیلت‌های اخلاقی است. حال سؤال این است که کدام ارزش‌ها فضیلت و اهمیت بیشتری دارند، فضیلت‌های فکری یا فضیلت‌های اخلاقی؟ افرادی مثل ارسطو برای فضیلت‌های اخلاقی

اهمیت زیادی قائل هستند. «وقتی عادلانه و شجاعانه عمل می‌کنیم و فضیلت‌های دیگر را بروز می‌دهیم، در حال رعایت امری هستیم که در همه عقود و خدمات متقابل و همه اعمال و نیز احساساتمان به همگان مقرر است، زندگی منطبق با این فضیلت‌ها در مقیاس ثانویه سعادت‌مندانه است» (هنفلینگ، ۱۳۹۵: ۲۰۱ به نقل از اخلاق نیکوماخوس ارسطو). از نگاه ارسطو زندگی خوب، زندگی فضیلت‌مندانه است که در آن امیال بد و یا نیات ناجور وجود ندارد. باور به اینکه «نیک‌بختی کامل» امکان‌پذیر نیست، انسان را به سوی تأمل و واقع‌گرایی می‌برد. آنچه در رفتار فضیلت‌مندانه اهمیت دارد، رفتار مؤثر بر دیگران است. بنابراین زندگی مطلوب در ارتباط با دیگران و در نسبت فرد با دیگران، ساخته می‌شود، نه انسان‌های تک‌افتاده‌ای که تنها به خوشبختی، نیک‌بختی و شادکامی خود و حتی با داشتن فضیلت‌هایی همچون مهربانی، صداقت، و... تأکید می‌نمایند. شاید این نوع فضیلت‌ها منشاء خودشکوفایی فاعل و کنشگر باشد، اما این تنها بخش کوچکی از زندگی فردی را می‌سازد. آنگاه این زندگی از مطلوبیت برخوردار است که جهت‌گیری آن رو به سوی دیگران و در بستر تعاملات و مطالبات جمعی تعین یابد. بنابراین تمایل به فضیلت گرچه می‌تواند مؤلفه‌های ذاتی برای خوشبختی و زندگی مطلوب باشد، اما شرط لازم است و نه شرط کافی. آنچه افرادی مثل کانت به عنوان فضیلت به آن پافشاری می‌کنند، اخلاق در نقش وظیفه و «تکلیف» است. کانت تأکید می‌کند که انگیزه اخلاقی چنانچه به «میل به خوشبختی» تقلیل یابد، صرفاً اصل خوشبختی شخصی است و نه دستیابی به جامعه‌ای مطلوب. از نگاه او این شرایط: «نه فقط به این دلیل خطاست و تجربه ناهمگن ناقض تظاهر به این است که سعادت همواره خود را با عمل درست منطبق می‌سازد و نه فقط به این دلیل که هیچ سهمی در تثبیت اخلاق ندارد، زیرا خوشبخت کردن آدمی به کلی متفاوت با خوب کردن اوست...، بلکه به این دلیل که اخلاق را بر انگیزه‌های لذت‌آلود، مبتنی می‌سازد، آن را متزلزل می‌سازند و تعالی‌اش را از بین می‌برند» (همان: ۲۳۹ به نقل از کانت). گرچه بر این رویکرد کانت نیز اشکالاتی وارد است، اما از این منظر که اخلاق و فضیلت را در ارتباط با دیگری تعریف می‌کند، تأمل‌برانگیز است. این در حالیست که جان استوارت میل «خوشبختی را اساس اخلاقیات می‌داند. وی می‌گوید «اعمال بدان سبب که خوشبختی به وجود می‌آورند درست و بدان سبب که عکس آن را به وجود می‌آورند نادرست‌اند...، هیچ دلیلی نمی‌توان عرضه کرد بر اینکه چرا خوشبختی عام مطلوب است، جز اینکه هر کسی خوشبختی‌اش را می‌خواهد» (همان: ۲۲۹ به نقل از سودمندگرایی جان استوارت میل: ۲۸۸). بنابراین از نگاه ارسطو، «ارزش»، از نگاه استوارت میل، «میل» و از نگاه کانت، عنصر «تکلیف» و تعمیم آن، به عنوان بنیان‌های فعل اخلاقی و دستیابی به فضیلت و دسترسی به جامعه مطلوب تعریف می‌شود. سؤال این است که میل تقدم دارد یا ارزش؟ ارسطو می‌گوید ما به اموری

متماایل می‌شویم که به نظرمان خوب می‌آید نه اینکه آن امر به نظرمان خوب می‌آید، آن را می‌خواهیم (همان). بنابراین خوشبختی صرفاً یک امر ذهنی نیست، بلکه ترکیبی از ادراکات و امیال درونی و شرایط عینی است: «خوشبختی فقط به شرایط مطلوب یا نامطلوب در جهان خارج از ما مربوط نیست. به خویشتن‌نگری و این هم مربوط است که سازندگی سعادتمندانه را چه می‌دانیم» (همان: ۲۳۳). بنابراین زندگی اخلاقی و زندگی مطلوب در توازن یکدیگر حرکت می‌کنند. الگوی خوب زندگی، زندگی مبتنی بر فضیلت‌های اخلاقی است که در آن ارزش‌های حقیقی بر ارزش‌های ابزاری غلبه داشته و توازنی بین ادراکات ذهنی و مناسبات ارتباطی با دیگر اعضای جامعه داشته باشد.

از سوی دیگر سؤالی که برخی اندیشمندان مطرح می‌سازند این است که انسان خود هدف است یا اینکه انسان هم ابزاری در خدمت هدفی دیگر است. نوع پاسخی که بشر به این سؤال می‌دهد زندگی مطلوب را از نظر او تعریف می‌نماید. اینکه انسان را یک غایت و یک «هدف در خود» بدانیم یا اینکه انسان ابزاری است برای تحقق اهدافی دیگر، منشاء نوع نگاه به مطلوبیت زندگی است.

بنابراین همانطوریکه رایینز می‌گوید زندگی مطلوب ریشه در ارزش‌ها دارد، ارزش‌هایی همچون معنا، غایت، امید و ایمان. ارزش‌هایی که گرچه از سرچشمه‌های ذهنی هر کسی نشأت می‌گیرد، اما ریشه در باورها، معارف و نظامات معرفتی جامعه دارد و به سوی دیگران جهت‌گیری می‌نماید. زندگی مطلوب، زندگی بهره‌مند از فضیلت است که روح زندگی و حیات را برای افراد و اجزای جامعه می‌آفریند و به دیگران هدیه می‌دهد. زندگی خوب عبور از بدی‌ها و عضویت با جمع است، بودن با دیگران، کنار دیگران، عبور از تجربه‌های غم‌انگیز و مداوم انسان‌ها، عبور از بی‌تفاوتی‌ها و تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، رسیدن به جایگاهی که اهداف و ارزش‌های هدف‌گرا جایگزین ارزش‌های ابزاری می‌شود و جامعه به کانونی برای شکوفایی خود، دیگری و انسان می‌شود. فعل اخلاقی خود فضیلت است و انسان در پی شفقت و عبور از وضع طبیعی است، رسیدن به مرحله‌ای که نیاز واقعی جایگزین میل به پیشی جستن از دیگران می‌شود. از نگاه مارتوسو «ما گرایش طبیعی به احساس شفقت داریم ولی قوه عقل می‌تواند مانع این گرایش شود، زیرا وقتی «بدبختی‌های دیگران» به ما ربطی ندارد، عقل ممکن است به ما بگوید که از آن رو برگردانیم» (همان: ۱۵۰). عبور از این مرحله است که امکان رسیدن به خوشبختی را برای انسان نوید می‌دهد. بنابراین جامعه مطلوب، جامعه معرفت، دانش، خرد، ایمان، امید، آزادی و اندیشه است. جامعه احترام به حقوق دیگران و باور درونی به آن است، یعنی شناخت فضیلت‌های انسانی، کسب فضیلت‌ها، باور به فضیلت‌ها و عمل و دفاع از فضیلت‌هاست. اینکه کدام فضیلت‌ها اهمیت دارند، نیازمند بحث طولانی است که این مقاله قصد ورود به

آن را ندارد، اما نقش فضیلت و معرفت در میان مجموع خصائل و شاخص‌ها، جایگاه و اهمیت والا و یگانه‌ای دارد. «اكتساب معرفت زندگی ما را از معنا بهره‌مند می‌کند. وقتی معرفت نظام‌مند باشد، یا به شکل روایت، یا به شکل نظامی علمی یا علی و منطقی، زندگی ما واجد می‌شود، چنین معرفتی ما را قادر می‌سازد تا جهانمان یا بخشی از آن را «بفهمیم». در می‌یابیم که می‌توان امور را به شیوه‌ای منظم با یکدیگر متناسب ساخت و وقتی تبیین یا روایت را پی می‌گیریم حس می‌کنیم در حال پیشروی معناداری هستیم. در هر کاری که می‌کنیم و به همان میزان در زندگی مان معنایی هست» (همان: ۱۸۳).

## ۲- دین و زندگی مطلوب

دین، الگوی اساسی بشر است برای زندگی، یعنی دستورالعملی جامع که تک تک اجزای جامعه از طریق آن می‌توانند ضمن تحقق واقعیت خویشتن به سوی روابط و کنش‌هایی حرکت کنند که ثمره نهایی آن رسیدن به جامعه‌ای مطلوب و الگوست. گرچه دین یک مفهوم کلی است و از نظر مصداق، دارای تفاوت‌های بنیادین در نزد ادیان هستیم، اما آنچه در این مقاله مدنظر است، دین در ساحت آسمانی و توحیدی است. ادیان توحیدی، الگوی جامعه مطلوب را چگونه تصویر و تصور می‌سازند؟ گرچه پاسخ گفتن به این سؤال نیازمند طرح مباحث گوناگون‌نیست، اما هدف این مقاله صرفاً اشارات کلی به برخی اصولیست که بتواند تصویری از یک جامعه مطلوب ارائه کرده که در آن انسان احساس خوشبختی و سعادت می‌کند. بنابراین لازم است مسأله سعادت، خوشبختی و مطلوبیت از نظر دین به درستی مورد موشکافی قرار گیرد.

در نگاه اسلامی جامعه در مفهوم «امت» تعین می‌یابد. به عبارت دیگر در تفکر و اصول اسلام، اجماع یا امت مؤمنین جایگاهی بنیادین دارد. در این جامعه، ملاک مناسبات احکام، وحی الهی است و سنت پیامبر(ص) که در قالب باید و نبایدهای رفتاری مورد وثوق جمعی قرار گرفته و بر مبنای آن تعاملات اجتماعی را سامان می‌بخشد. شیمل در خصوص زندگی مطلوب از نگاه دین بیان می‌دارد: «یک زندگی خوب، زندگی شایسته زن و یا مرد مسلمانی است که باید در دنیا و آخرت برای آنها سعادت به ارمغان آورد، باید در تمام جزئیات با احکام وحی الهی و سنت پیامبر (ص) و تفسیری که علمای توانای دین از آنها به دست داده‌اند، مطابقت داشته باشد» (شیمل، ۱۳۸۹: ۴۵۲). در اندیشه دینی، رسیدن به معرفت دینی عاملی برای تعمیق پیوندهای دینی در قالب یک مجموعه به هم پیوسته تحت «امت واحده» یک اصل بنیادین دینی محسوب می‌شود. «قرآن، جامعه اسلامی را به صورت یک «امت میانه» توصیف می‌کند» (سوره بقره:

۱۴۳). جامعه یا امت وسط و میانه‌ای که راه بین افراط و تفریط دینی را می‌پیماید، درست به همان نحو که پیامبر اسلام (ص) نیز به صورت فردی میانه‌رو تصویر می‌شود که از قانونگرایی خشک و سخت موسی (ع) یا نرمی و ملایمت بیش از حد عیسی (ع) اجتناب می‌کرد. (شیمل: ۴۵۲). ژرژ سانتیلانا نیز درباره امت اسلامی دیدگاه خود را اینگونه بیان می‌دارد: «هنگامی که امت اسلامی به یک روش یا یک قاعده دینی اجماع می‌کند، این قواعد و مقررات به یک معنی، تحت هدایت و الهام خداوندی قرار داشته و از خطا مصون‌اند، عصمتی که به حقیقت رهنمون می‌شود... این امر به خاطر لطف و رحمت خاص الهی نسبت به جماعت مؤمنین و معتقدین است» (همان: ۴۵۴ به نقل از سانتیلانا). با این تعبیر فرد مسلمان استنباطی از دین دارد که او را به سوی سازگاری، انسجام، یگانگی و تمامی الگوها و شاخص‌هایی سوق می‌دهد که در جهان مدرن در قالب سرمایه‌های اجتماعی از آن یاد می‌شود. آنطور که در آیات قرآن کریم مورد اشاره و تأکید برای فرد مسلمان است «برکت و سعادت و امید به رحمت و خیر ابدی الهی تنها در پرستش و خدمت به خداوند حس می‌شود، اما عبادت کامل و حقیقی فقط در جمع امت اسلامی قابل حصول است» (همان: ۴۵۴). تعلق و تعهد به امت اسلامی و باور درونی به یگانگی اعتقادی و پیوند با جامعه که مبشر نوعی زیست مشترک همدلانه و سعادت‌مندانه است، مقدمه حرکت به سوی کنش‌ها و تعاملات و بویژه دستیابی به زندگی مطلوبی است که خیر و سعادت ابدی در آن قرار دارد. در چنین جامعه‌ای حتی غیرمسلمان نیز از حقوق انسانی و برابر برای زیست فردی و جمعی برخوردار است. نوع نگاهی که خداوند به انسان دارد در دین اسلام رسیدن به جامعه مطلوب را در چارچوب و مفهوم‌سازی از آن تعریف و تعیین می‌نماید.

خداوند انسان را به عنوان خلیفه خود بر روی زمین برگزیده است.<sup>۱</sup> انسان تنها مخلوق الهی است که حاضر شده است بار امانت الهی را عهده‌دار شود تا در زمین این مسئولیت خطیر را عینیت بخشد. به تعبیر حافظ:

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه فال به نام من دیوانه زدند

یعنی انسان به رغم ضعف و ناتوانی آن را پذیرفت. قرآن کریم درباره انسان به گونه‌ای سخن می‌گوید که نشان می‌دهد که مورد کرامت الهی است<sup>۲</sup> و این یعنی مقام عالی انسانی که هیچ موجودی در جهان به

<sup>۱</sup> اشاره به آیه وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت (سوره بقره، آیه ۳۰).

<sup>۲</sup> . وَكَأَنَّا كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا \* و محققا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را (بر مرکب) در بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم (سوره اسراء، آیه ۷۰).

چنین جایگاهی نرسیده است و انسان که آن را پذیرفته آنگونه که قرآن به آن تأکید دارد که عمل و توانایی او هم در حد انتظار خداوند نبوده است.<sup>۱</sup> اما خداوند مداوماً از جایگاه و شأن انسان در پیشگاه خویش سخن می‌گوید. مداوماً آیاتی را دربارهٔ انسان بیان می‌دارد که برای انسان به معنی آن است که خداوند امور متفاوتی را در تسخیر انسان قرار داده است. انسان می‌تواند به بالاترین مراحل و مراتب معرفت دست یابد و این همان ظرفیت و توانایی‌هایی است که خداوند به بشر داده است، تا در پرتو تلاش و یا ایجاد جامعه‌ای امن و امّتی واحده به چنین مراحل دست یابد. اما انسان در عین حال که می‌تواند به بالاترین مراتب علمی، آگاهی و قرب الهی دست یابد، مصون از خطا نبوده و اشتباهات و انتخاب‌های ناصحیح او، مقدمه فروافتادن او به پائین‌ترین مراتب است که خداوند از آن تحت عنوان «اسفل السافلین» یاد می‌کند.<sup>۲</sup> عوامل گوناگونی می‌توانند رهن انسان بوده و او را از مسیر تکامل و تعالی به سوی نقیمت و ضلالت هدایت نمایند. بویژه آنگاه که انسان وجودی اجتماعی پیدا می‌کند، نیازمند بازاندیشی‌های رفتاری و کنترل و تزکیه‌ای است که بتواند از او در برابر زیاده‌طلبی و دست‌اندازی به حقوق دیگران و پایبندی به حقوق اعضای جامعه، صیانت نماید. جامعه برآیند انسان‌هایی است که واجد این صفات هستند و جامعه خوب، زندگی خوب و زندگی اخلاقی، زندگی‌ای است که انسان ضمن استیلای بر حقیقت خویشتن و ادراک از هستی، دامنه حیات خود را به این جهان محدود نکرده و مسئولیت و رسالتی والا برای خویش قائل باشد. در عین حال مداوماً خود را در معرض نظارت خداوند می‌بیند که بر همه رفتار و درونیات آنها نظارت دارد و بر آن واقف است. چنانچه انسان حقیقت وجودی و ماهوی خویش را فرو نهاده و آن را فراموش کند و با اتکای به عقل و خرد جزوی و یا عصری، در پی این باشد که الگویی از زیست برای خویش بسازد که در تعارض با آنچه از مبدأ هستی صادر شده است، نه تنها از زندگی خوب و احساس خوشبختی و کسب آرامش و تعالی فاصله یافته است، بلکه حد نهایی این حقیقت‌گریزی و ماهیت‌ستیزی، در غلطیدن به همان اسفل السافلین است که خداوند بر آن اشارت کرده است. به همین دلیل در گفتمان دینی واژه «عبد» و بنده بالاترین مقام و مرتبتی است که یک انسان به آن نائل می‌آید. بندگی خدا، مقام والایی است که تنها در پرتو عمل صالح، ایمان حقیقی و

۱. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا \* ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم (و قوای عالی و دانی ممکنات) عرض امانت کردیم (و به آنها نور معرفت و طاعت و عشق و محبت کامل حق یا بار تکلیف یا نماز و طهارت یا مقام خلافت و ولایت و امامت را ارائه دادیم) همه از تحمل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند و انسان (ناتوان) آن را پذیرفت، انسان هم (در مقام آزمایش و اداء امانت) بسیار ستمکار و نادان بود (که اکثر به راه جهل و عصیان شتافت).

۲. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* که ما انسان را در نیکوترین صورت (در مراتب وجود) بیافریدیم. سپس (به کفر و گناهش) به اسفل سافلین (جهنم و پست‌ترین رتبه امکان) برگردانیدیم.

پای‌بندی مستمر و اجرای احکام و قوانین الهی و دفاع از آن برای نهادینه‌سازی در سطح جامعه قابل حصول است. انسان در این مرتبت است که خود را از قید غیرخدا، رهانیده و در پرتو این عبودیت به زندگی و الگویی دست می‌یابد که باید هم برای خویشتن مسئولیت و رسالت قائل باشد و هم برای نجات بشر و رسیدن به جامعه امن، باید تلاشی مداوم و بی‌وقفه داشته باشد. محتوای پیام آسمانی پیامبران الهی اساساً اخلاقی بوده و در اطاعت مطلق در پیشگاه خداوند که اراده خویش را از طریق آن پیامبران آشکار می‌سازد (همان: ۴۱۹). مؤمن کسی است که هرگز ایمان خویش را نسبت به حقیقت الهیه و فتح و ظفر خداوندی از دست نمی‌دهد<sup>۱</sup> چرا که خداوند نوید می‌دهد که پیروزی نهایی برای کسانی است که خداوند آنان را مؤمنان واقعی و متقیان معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> اگر این نگرش را در برابر دیدگاه برخی از اندیشمندان غربی مثل نیچه، راسل، شوپنهاور و... قرار دهیم، نوع نگاه به زندگی مطلوب مشخص می‌شود. نیچه درباره نگاه خود درباره انسان می‌گوید: «بحث در اینکه زندگانی دنیا خوب است یا بد و حقیقت آن چیست، بیهوده است؛ کسی نمی‌تواند آن را دریابد، بعضی می‌گویند بهتر آن بود که به دنیا نمی‌آمدیم، شاید چنین باشد نمی‌دانم، اما می‌دانم که خوب یا بد به دنیا آمده‌ایم و باید از دنیا متمتع شویم و هر چه بیشتر بهتر، پس آن چه برای حصول به این مقصود مساعد است، اگرچه با قساوت و بی‌رحمی، مکر و فریب و جنگ و جدال باشد خوب است و آنچه مزاحم این غرض است اگرچه راستی و مهربانی و فضیلت و تقوا باشد، بد است» (فروغی، ۱۳۷۵: ۲۴-۱۵).

این بیان نوع نگاه نیچه به هستی و انسان را به تصویر می‌کشد که در نهایت بر پوچی و نیست‌انگاری می‌انجامد. الگویی که خودپرستی را حق و شفقت و توجه به دیگران را نقص و عیب می‌داند، آنگاه که در ترازوی حقیقت دینی قرار می‌گیرد، فاصله بسیاری را با الگوی دینی نشان می‌دهد. این در حالیست که حتی برخی از نظریه‌پردازان سکولار و بعضاً مادی‌اندیشان جایگاه و کارکرد دین را برای رسیدن به آرامش و زندگی مطلوب نفی نمی‌کنند که بر آن تأکید دارند. «دین می‌تواند تبیین کند که هستی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود، چگونه باید با رنج، بی‌عدالتی، جرم و بی‌معنایی برخورد کنیم، چگونه می‌توانیم معنای تنهایی در

۱. وَ لَآ تَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ \* از رحمت خداوند نومید مباشید زیرا تنها گروه کافران هستند که از خداوند مأیوس می‌شوند (سوره یوسف، آیه ۸۷).

۲. قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ \* موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری خواهید و صبر کنید که زمین ملک خداست، آن را به هر کس از بندگان خود خواهد به میراث دهد، و حسن عاقبت مخصوص اهل تقواست (سوره اعراف، آیه ۱۲۸). وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ \* و ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد (سوره انبیا، آیه ۱۰۵).

زندگی را حتی در مواجهه با مرگ بیابیم. حتی فیلسوفان نقاد ایدئولوژی نظیر یورگن هابرماس اخیراً تصدیق کرده است که در عصر تفکر فرامتافیزیکی، اعتقادات دینی می‌تواند به یک زندگی ناموفق و متلاشی شده، خودآگاهی و آرامش بخشد» (کونگ، ۱۳۹۱: ۱۴۳).

آنچه به انسان در این مسیر پیچیده و پرسنگلاخ کمک می‌کند و او را مورد حمایت قرار می‌دهد، دین، عقلانیت و معنویت است که در پیوند با یکدیگر قرار دارند، مکمل هم هستند و نه جهل شکاکانه که انسان را به جایی نمی‌رساند و نه بدبینی‌های فیلسوفانه افرادی مثل شوپنهاور و نیچه.

انسان از نگاه دینی در فرایند تکامل خویش در مهد زمین قرار گرفته است و این فرایند توقف ندارد کما اینکه از بدو خلقت این روند استمرار داشته است.

### ۳- موانع جامعه مطلوب

عوامل و زمینه‌های گوناگون و متکثری می‌توانند مانع دستیابی به جامعه مطلوب شوند و تاریخ بشر گویای همین شرایط است و هرگز بشر نتوانسته آنچه مطلوبش بوده است، نه در سطح فردی و نه در کنش هماهنگ با دیگران به آن نائل آید. از میان عوامل و زمینه‌هایی که مانع جدی دستیابی به زیست جمعی مطلوب و آرمانی می‌گردد، چند عامل برجستگی دارد که تلاش خواهد شد اشاراتی هر چند محدود به برخی از این عوامل و زمینه‌ها داشته باشیم. لازم به ذکر است که ادراک و تعریف از جامعه مطلوب متفاوت و گوناگون است، چرا که نظامات ارزشی در جامعه و فرد است که الگوی مطلوب را تعیین می‌نماید. بنابراین نمی‌توان عوامل محدود کننده را نیز از نگاه نظامات متعدد، ارزش مطلوب و همانند دانست. «آزادی» در نگاه یک فرد و جامعه سکولار معنا و مفهومی خاص دارد و در مشرب یک فرد دین‌دار این نگاه به گونه‌ای دیگر تعریف می‌گردد. سکولاران‌دیشان، آزادی را به عقلانیت و خرد جمعی و فردی اسناد و انتساب می‌نمایند. در نگاه فرد دین‌دار، عقلانیت آزاد خود منشاء زمینه‌ها، روابط و کنش‌هایی است که مخل آزادی بشر است. بنابراین نگرش واحد و مشترکی در خصوص عوامل محدود کننده دستیابی به شرایط و ارتباطات مطلوب وجود ندارد، اما می‌توان به عناصری مشترک اشاره کرد که بسیاری از جریان‌ها و نحله‌های فکری به آن به عنوان عوامل مانع شونده اشاره دارند. در این بخش صرفاً به این نوع عوامل اشاره خواهد شد. از جمله عوامل محدود کننده دستیابی به آنچه روابط اجتماعی را تسهیل و حقوق فردی و اجتماعی را تعمیق و گسترش می‌بخشد، عبارتند از:

۱- افول معنا و باورهای استعلایی: انسان تنها موجودیست در جهان که معنا را خویش برمی‌گزیند و با تعریف از هستی، خود، جامعه و خالق هستی تصویر و ادراکی از حقیقت جهان و خویشتن دست می‌یابد. درد بی‌خویشتنی و بی‌معنایی بنیانی است برای حیرانی‌ها، آشفتگی‌های روانی و تعریف اهداف و رویکردهایی که روح استعلاجی و بی‌نهایت‌طلب انسان را سیراب نمی‌سازد. تمامی گرفتاری‌ها، اختلالات و آشفتگی‌هایی که بشر امروز به آن ابتلاء یافته است، ناشی از جهان بی‌معنایی است که بخش‌هایی از جامعه در چارچوب الگوهای نوین گفتمانی، ادراکی و معناشناختی برای خویش تصویر و تعریف کرده‌اند. دودلی‌ها، آشفتگی‌های نظری و معرفتی، کام‌جویی‌ها و کام‌طلبی‌های مکانیکال و فیزیکال که تنها بخش کوچکی از نیازهای درونی انسان برای ساخت شخصیت و هویت انسانی را پاسخ می‌گوید، جنگ‌ها و جنایات متفاوتی که به شیوه‌های متفاوت برای رسیدن به مقاصد مادی به جهان بشری تحمیل می‌شود (که نمونه‌های آن در مواد مخدر، قاچاق انسان، ایجاد جنگ‌های بیولوژیک، تعارض‌طلبی‌های جهانی، ... قابل مشاهده است)، زمین را به مکانی ناامن و غیرهنجارمند برای رسیدن به یک الگوی آرامش‌بخش تبدیل کرده است. ریشه‌های بی‌معنایی ناشی از عدم دستیابی به ساختار تعریفی و ارزشی، منشاء این نوع تفکرات گردیده است که نه تنها آرامش و آسایش بشری را در پی نداشته که بعضاً سخن از غیرقابل سکونت شدن زمین در چشم‌انداز آینده و در نتیجه نگاه‌های تخریب‌گرایانه برای انسان، جامعه انسانی، محیط زیست و زیست اجتماعی، به میان کشیده می‌شود. «انسان، یگانه منبع معنا در جهان است. اما جهان به این گونه معنا داشتن پشت کرده است و آن را عرصه دلخواسته بودن و بی‌جهت بودن رانده است و چون اشیاء فاقد هر نوع مفهوم یا منطقی هستند، بنابراین قابل پیش‌بینی هم نیستند» (ایگلتون، ۱۳۹۶: ۹۳).

به میزانی که دین و باور به خدا از زندگی انسان فاصله می‌گیرد، این بی‌معنایی و حیرانی ناشی از آن نیز گسترش می‌یابد. کی‌یرگارد درباره نقش و اهمیت ایمان دینی و ایمان به خدا اینگونه بیان می‌دارد: «خدا به عنوان معنابخش زندگی، پیش‌فرض زندگی‌ای است که بر نومییدی چیره می‌شود. اما به محض اینکه نومییدی، بی‌معنایی غلبه می‌کند، خطر دیگری سر بر می‌آورد نومییدی... ضعف» (یانگ، ۱۳۹۶: ۹۸) و کانت در این باره بیان می‌دارد: «به منظور عملی همراه با اعتقاد راسخ اخلاقی و به منظور یافتن معنای زندگی خود در وظیفه اخلاقی، شخص باید به خدا به مثابه علت‌فعالی که در تاریخ جهان در کار است، باور داشته باشد» (همان: ۹۴). تنها معناست که می‌تواند زندگی، انسان، جهان و آینده را برای انسان تبیین نماید. معنا ریشه در ایمان دارد و ایمان کانون و سرچشمه امید، پویایی و تلاش برای رستگاری، هدفمندی و تلاش برای ساختن

خویشتن و جهانی که می‌تواند در قالبی دیگر و حتی متعالی‌تر در جهان پس از مرگ تداوم یابد. بی‌معنایی منشاء اتکال به معیارهایی است که حتی در ساخت اجتماعی نمی‌توان یک سازه جمعی و یا مورد وثوق و وفاق باشد. پراکندگی‌های معناشناختی، حیرانی‌ها، بیهودگی و احساس پوچی و بی‌معنایی، مقدمه وضعیتی است که احساس انسانها از زیست در محیطی پرنشاط را عملاً به دلیل بی‌بهره‌گی درونی و گفتمانی از عناصر و بنیان‌های معنا دهنده و نشاط‌آفرین محروم می‌سازد. «اگر خدا باوری کاذب باشد، سکولاریزم صادق، هیچ مبنای واضحی برای تساوی انسانها وجود ندارد، هیچ دلیلی وجود ندارد که با همه مردم با احترام مساوی رفتار کنیم، هیچ پاسخ واضح و بی‌پیرایه‌ای به این پرسش داده نمی‌شود که چرا باید اخلاقی باشیم، حتی وقتی که اخلاقی بودن به سود ما نیست، یا هیچ هماهنگی و هدفی در جهان احساس نمی‌شود» (لوئیس هاپ راکر، ۱۳۹۰: ۱۳۷). این نگرش‌ها به خوبی نقش معنا، هدف‌داری، ایمان و دین‌داری و خدا باوری که برای انسان امروز اهمیتی مضاعف دارد را به تصویر می‌کشد. این همان بنیانی است که بشر را برای امیدواری، گذشت، جهان هدف‌دار و آینده‌ای که در جهان بعد از مرگ تداوم خواهد یافت، مهیا می‌سازد. اما بی‌معنایی همانگونه که اشاره شد، به دلیل بی‌بهره‌گی از ارزش‌های بنیادین و پایدار و غلبه گرایش‌های ابزاری و موقتی، انسان را دچار تکان‌ها و گرفتاری‌های روانشناختی، معناشناختی و هویتی می‌کند که نه تنها فرد را دچار از خودبیگانگی، الیناسیون و سرخوردگی‌های روانی و ذهنی می‌نماید، بلکه پژواک این شرایط، جامعه را از معنا تهی ساخته و به کانونی برای انواع گسستگی‌ها، تمایلات استیلاجویانه و تفکرات و ارزش‌های موقتی، تمایزگرایانه و عاری از بنیان‌های عقلانی و استعلایی مبتلا می‌سازد که عاری از ثبات، پایداری و مطلوبیت مورد انتظار انسان می‌باشد.

**۲- تضعیف و فرسایش سرمایه اجتماعی:** پایداری جامعه و مطلوبیت آن بستگی به روابط گرم، پذیرش متقابل، تفاهم، گفتگو، اعتماد، و... دارد. همه این عوامل که در قالب سرمایه اجتماعی تعریف می‌گردد، در جهان جدید به یک نیاز جمعی مبدل شده است. فرسایش سرمایه اجتماعی یعنی رشد بی‌اعتمادی، بروز و تعمیق یأس، سرخوردگی و انفعال، کاهش سطح مشارکت متقابل اجتماعی، تضعیف سطح رضایت و خرسندی اجتماعی، تضعیف وفاق، همگرایی، همکاری و انسجام اجتماعی، ... از جمله زمینه‌ها و شرایطی است که جامعه را در معرض انواع نامطلوب‌ها قرار خواهد داد.

رابرت پاتنام، در خصوص اهمیت و نقش سرمایه‌های اجتماعی بیان می‌دارد: «به دلایل متعدد، زندگی در جامعه‌ای که دارای میزان قابل ملاحظه‌ای از سرمایه اجتماعی می‌باشد، راحت‌تر است. در وهله اول شبکه‌های

فعالیت مدنی، هنجارهای قدرتمند بده بستان فراگیر را تقویت کرده و مشوق ظهور اعتماد اجتماعی هستند. این چنین شبکه‌هایی، همکاری و ارتباطات را تسهیل کرده، به اعتبارها افزوده و از این راه غلبه به معمای کنش جمعی را ممکن می‌سازند... از این رهگذر شبکه‌های اجتماعی متراکم تعامل، می‌توانند مفهوم «خود» مشارکت‌کنندگان را گسترش داده و «من» را به «ما» تبدیل کنند. «تمایل» مشارکت‌کنندگان را برای کنش جمعی تقویت کنند» (Putnam, 1995: 67). بنابراین سرمایه اجتماعی نه تنها یک حقیقت در خود است که نقش زیادی در تقویت و تحکیم روابط و مناسبات اجتماعی را تقویت، اجزای جامعه را از نظر ذهنی به یکدیگر نزدیک و منشاء احساس پیوند، یگانگی و همدلی جمعی می‌شود، بلکه سرمایه اجتماعی عاملی برای مهار تضادها، غلبه بر تعارضات، ایجاد بستر همکاری و تعامل متقابل و منشاء ایجاد رویکردها، گفتمان و نگرش‌های مشترکی می‌گردد که در کنش‌های جمعی و مشارکت متقابل تجلی و تبلور می‌یابد.

جیمز کلمن درباره کارکرد سرمایه اجتماعی بیان می‌دارد: «سرمایه اجتماعی ... برخی از ابعاد یک ساختار اجتماعی را در بر گرفته و کنش‌های معینی برای افرادی که درون این ساختار هستند را تسهیل می‌کنند. همانند دیگر اشکال سرمایه، سرمایه اجتماعی مولد است و نیل به اهداف شخصی که در نبودش دست یافتنی نیستند را ممکن می‌سازد» (Colman, 1998: 98).

بنابراین می‌توان کارکردهای متنوع سرمایه اجتماعی را در پیوندزایی بین نیروهای اجتماعی، نزدیکی گفتمانی، معرفتی، توسعه روابط اظهاری و کنش‌های انجمنی و رویکردهای تعاونی و همچنین توسعه مبادلات اجتماعی، ذهنیت‌زدایی و نزدیک کردن باورها و تمایلات ذهنی دانست که در کل، بستر مناسبی برای ایجاد جامعه‌ای پرنشاط، پویا، امیدوار و منسجم، محسوب می‌شود.

با تضعیف انسجام، تمامی این عناصر و بنیان‌های مثبت فروریزی شده و جامعه به کانونی برای تمایزبایی، تعارض‌گرایی، احساس فاصله نظری و گفتمانی، محدودسازی و روابط اجتماعی، ایجاد ساختارهای بسته و غیرمرتبط که دائماً نگاه بدبینانه‌ای را نسبت به یکدیگر تولید و بازتولید می‌نمایند، مبدل و دایره تعاملات ابزاری و چالش‌های ناشی از تعارضات در منافع و جهت‌گیری‌های ارزشی و رویکردی به شدت افزایش می‌یابد. ایجاد کاست‌های بسته، گتویی شدن روابط در درون هسته‌های محدود، نگاه بدبینانه به درون و خوش‌بینانه به بیرون، مراقبت‌گرایی فزاینده و به حداقل رسیدن کنش‌های تعاونی، از نمادها و نشانه‌های فرسایش سرمایه اجتماعیست. جامعه در چنین شرایطی به «وضع طبیعی» بسیار نزدیک می‌شود، گویی جامعه میدانی است برای فاصله، استیلاجویی و غلبه بر دیگران و جنگ همه علیه هم جریان دارد. مطلوبیت اجتماعی

در جهان جدید به دایره سرمایه‌های اجتماعی بستگی دارد که در قالب‌های نو و مدرن بازتولید و ظرفیت‌های اجتماعی برای آن بسیج می‌گردد.

**۳- بی‌عدالتی و تبعیض:** تمامی تئوری‌های جدید جامعه‌شناختی بر این نکته تأکید دارند که نابرابری، فاصله طبقاتی و شکاف‌های اجتماعی، عواملی هستند که می‌توانند جامعه را مستعد از هم‌گسیختگی، تضاد و تعارض‌گرایی نمایند. گرچه بشر در جهان جدید از رفاه، آسایش و مواهب بیشتری بهره‌مند شده است، اما توزیع نابرابر و دسترسی تبعیض‌آمیز، یکی از عوامل و بسترهایی است که منشاء آزدگی، نارضایتی و احساس‌های منفی در بخش قابل توجهی از جامعه بویژه طبقات فرودست و محروم شده است. احساس تبعیض، احساس نابرابری، احساس بی‌عدالتی در شقوق و سطوح متفاوت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی بویژه آنگاه که با آگاهی اجتماعی و طبقاتی همراه می‌شود و افراد و اجزای جامعه نسبت به حقوق و امتیازات اجتماعی خود وقوف بیشتری می‌یابند، از جمله عواملی هستند که جامعه را در نگاه بخش کثیری از اجزای جامعه از مطلوبیت خارج و نوعی نگاه بدبینانه، تعارض‌آمیز را در آنها تقویت می‌نماید. گیدنز در این باره بیان می‌دارد: «در ساختار بازار سرمایه‌داری رقابتی، همه‌آنهايي که در فرایند مبادله مشارکت می‌کنند در معنایی مشخص، در تضاد منافع با افراد دیگر قرار دارند» (گیدنز، ۱۳۹۷: ۱۳۶).

گار نیز با تأکید بر مسأله برابری و کارکردهای آن، آثار نامطلوب آن بر روندها و تحولات اجتماعی و روانی را مورد تأکید قرار می‌دهد: «منبع‌گرایی به انقلاب با آرزوی برابری است که عامه مردم را به شورش تحریک می‌کند زیرا آنها می‌پندارند که اگرچه با محدود افراد برخوردار برابرند، اما از سهم اندکی برخوردار می‌باشند... و از این آرزوی نابرابری یا به عبارت دیگر آرزوی برتری است که اعضاء الیگارشسی را به شورش وا می‌دارد، زیرا چنین تصور می‌کنند که علیرغم نابرابری (برتری) آنها، سهمشان بیشتر از دیگران نیست، بلکه مساوی و حتی کمتر است» (گار، ۱۳۷۹: ۸۶).

سول نیز آثار یأس، سرخوردگی و امید را در فرایندهای اجتماعی ناشی از نابرابری، مورد بحث قرار می‌دهد و اینگونه بیان می‌دارد: «هنگامی که انسانها در ناامیدانه‌ترین و مصیبت‌بارترین وضعیت قرار داشته باشند، اغلب کمترین انگیزه را برای شورش پیدا می‌کنند، چرا که ناامیدند...، تنها پس از آن که وضعیت تاحدودی بهبود یافت و احساس کردند که می‌توان تغییری ایجاد کرد، به طور مؤثر به قیام علیه ستم و بی‌عدالتی بر می‌خیزند. شورش نتیجه امید است و نه فقدان آن، نتیجه افزایش اعتماد است و نه رنج غم‌افزا» (همان: ۱۷۳). بنابراین ناامیدی، سرخوردگی، احساس نابرابری و تبعیض عواملی مکمل هستند که در نتیجه

شکاف‌ها و فاصله‌های طبقاتی حاصل و انواع احساسات منفی را به اجزا تحمیل و در این بستر نه تنها جامعه از مطلوبیت برخوردار نیست، بلکه به کانونی برای احساس ظلم، نارضایتی و گسستگی، تبدیل و میل به تغییر، بر هم زدن نظم، جابه‌جایی و تغییرات بنیادین، به نیاز جمعی مبدل می‌گردد. کاربرد زور برای سامان دادن جامعه در چنین بسترهایی قطعیت می‌یابد، چرا که اعتماد، احساس خرسندی، پیوستگی و انسجام نیست که عامل پایداری جامعه است، بلکه آنچه نظم موجود را مورد صیانت قرار می‌دهد، تنها و تنها زور است. اما زور خود به ضدخود تبدیل و عامل فرسایش و فروپاشی خود را تسهیل می‌کند. جامعه‌ای که از طریق زور بخواهد اجزای جامعه را کنترل نماید، عملاً مسیر فرسایش، واگرایی و دگرسازی‌های متنوع را سبب گردیده و جامعه فروپاشی بنیان‌ها را، عامل مطلوبیت می‌داند و نه حفظ وضع موجود را.

**۴- مشکلات کارکردی نهادهای اجرایی:** تاریخ مشحون از اتفاقات و حوادثی است که دولت‌های مقتدر با زور و فشار مردم را تحت سیطره خود درآورده و ضمن سلب آزادی و هویت آنان، اراده خود را که مبتنی بر خودپرستی، استیلاجویی، نفع‌گرایی و تمایلات شخصی شده بود، به جامعه انسانی تحمیل کردند. نیاز به مثال‌های گسترده‌ای نیست تاریخ معاصر جهان هرگز چهره‌هایی مثل هیتلر، استالین، موسولینی، تروتسکی، صدام، و حکومت‌هایی مثل آپارتاید را از یاد نخواهد برد. اینان با خودپرستی و بیماری‌ها و عقده‌های درونی، جامعه بشری را آماج انواع بلاها، جنگ، تجاوز، ویرانی، خونریزی، قتل و کشتار کردند. مبنای این نوع افراد، ایجاد حکومت‌های تمام‌خواهی<sup>۱</sup> بود که تمامی شؤون زندگی فردی و اجتماعی را تحت سیطره خود درآورده و با اعمال کنترل اجتماعی فزاینده، افکار خویش را به تفکر غالب تبدیل و جامعه را از این طریق به انقیاد درآوردند. این نوع افراد و رژیم‌ها در پی «تبلیغات، مراسم و مناسک سیاسی برای تثبیت و تحمیل آئین و کیش‌پرستی و... فنون گوناگون زور، استفاده از محدودیت‌های قانونی برای از بین بردن آزادی‌های اساسی گرفته تا ترور، ارباب برنامه‌ریزی شده» (آوتویت، ۱۳۹۲: ۲۸۵). زور، ایجاد بیگانگی فراگیر در بین شهروندان و اقشار و طبقات مختلف، محدودسازی مرزهای اندیشه، ایجاد محدودیت‌های سیاسی فزاینده، جزمیت در تفکر و رفتار، از جمله بنیان‌هایی است که این نوع تفکرات بر بشریت تحمیل می‌نمایند. این نوع توتالیتراریسم امروزه هم در قالب سیاسی کماکان ادامه دارد که می‌توان در کشورهای متفاوت آن را مشاهده کرد و هم در «توتالیتراریسم نوین» که از طریق نظام‌های رسانه‌ای و ایجاد ضدیت فرهنگ و تلاش برای ایجاد «انسان تک‌ساحتی» که مارکوزه بر آن تأکید دارد، قابل مشاهده است. فاشیسم تنها فاشیسم سیاسی نیست،

<sup>۱</sup>. Totaliter

این نوع نگرش‌های استیلاجویانه و هژمونیک امروزه از طرف نظام‌های رسانه‌ای غرب طراحی و نوعی بیگانه‌سازی، اکنون‌زدگی، لذت‌گرایی، مصرف‌زدگی گسترده و این جهانی‌شدن فزاینده و... در رویکرد و باورهای آنان قابل مشاهده است، هر نوع تفکری که در قالب استیلاجویی فرهنگی، سیاسی و یا امنیتی اعمال شود، قطعاً مقدمه نادیده انگاشتن حقوق انسانی و تحمیل تفکراتی است که می‌تواند رهن بشر برای کسب فضیلت‌ها و الگوهای تکاملی خود باشد.

### نتیجه‌گیری

همانگونه که در مباحث مطرح شد، زندگی مطلوب واجد تعاریف، ابعاد و شاخص‌هایی است که ریشه در بنیان‌های ارزشی، سطح پیشرفت، جایگاه مردم، ثبات و پایداری اجتماعی و بالاخره نظامات گفتمانی و ایدئولوژیک و باورهای اعتقادی دارد. مطلوبیت امر مطلق نیست که تمامی مکاتب، ایدئولوژی‌ها و ساختارهای نگرشی و گفتمانی درک واحدی از آن داشته و بتوان آن را در قالب روایتی کلان تبیین و تعریف کرد. هر یک از مکاتب و نظامات اندیشگی تلاش دارند متناسب با نگرش‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی، الگوهای خاصی را در ساختار جامعه‌شناختی و تصویرسازی از زندگی ارائه دهند. رشد و پیشرفت بشر در عرصه‌های فکری، اجتماعی، صنعتی، تکنولوژیک و پیچیدگی فزاینده روابط اجتماعی، تعارضات و تنازعات ناشی از رشد دولت - ملت‌ها، تمایزات اجتماعی، تفاوت در پنداشته‌ها و ارزش‌ها، سطح برخورداری از دانش و معرفت و آگاهی از حقوق اجتماعی و فردی، ... از جمله عواملی هستند که می‌توانند در تعریف و تعیین شاخص‌ها و الگوی مطلوبیت زندگی تأثیرگذار باشند. در یک نظام نظری فردگرایانه، الگوهایی همچون آزادی، برخورداری و بهره‌مندی از حقوق فردی و تأمین انتظارات و مطلوبیت‌های فردی ترجیح دارد، در حالیکه در یک نظام ساختارگرا و جمع‌گرا، بر شاخص‌هایی تأکید می‌شود که کمتر به ارزش‌های فردی استوار است.

دین به عنوان یک الگوی زندگی، یک ساختار معنایی و یک نظام گفتمانی، مداوماً و مکرراً بر معیارهایی تأکید می‌کند تا بتواند زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان در زندگی فردی و تکاملی معنایی وی باشد. آنچه در دین بیش از هر عاملی مورد تأکید است، توجه همزمان به نقش و بنیان‌های فردی و همچنین روابط و ساختارهای اجتماعی و ارتباطی، در تحقق شرایط و زمینه‌هایی است که بسترساز رشد فکری، معرفتی و تأمین نیازهای انگیزشی، معرفتی و تعالی‌جویانه بشر است. تمامی ادیان بویژه، ادیان ابراهیمی در نظامات

ارزشی، اخلاقی و اعتقادی خود به روابطی تأکید می‌نمایند که حقوق فردی و جمعی و پای‌بندی و تحقق آن را یک اصل می‌دانند. یعنی انسان به عنوان یک کل و یا یک فرد، بطور همزمان از حقوق برخوردار است و تعالی فردی همانقدر اهمیت دارد که تعالی جمعی مورد توجه است. بنابراین روابطی باید در جامعه تحقق یابد و ساختاری بر جامعه مستولی شود که هم بستر مناسب رشد جمعی و هم زمینه‌ساز تعالی و تکامل افراد و اجزای جامعه باشد. بدیهی است هیچگاه بشر نتوانسته نه در الگوسازی از زندگی به ادراک و پنداشته مشترک و یگانه‌ای برسد و این الگو را در قالب یک کلان روایت تعریف نماید و نه در ایجاد ساختار و تحقق روابط اجتماعی به سطحی از روابط و مناسبات دست یافته است که از مطلوبیت فراگیر برخوردار باشد. دین هم کنترل فردی را در روند ایجاد شاخص‌های زندگی مطلوب مدنظر دارد و هم بر الگوها، هنجارها، عادت‌واره‌ها و روابطی تأکید دارد که بسترساز و بنیانی برای تعالی فردی و جمعی باشد.

مطالعه شرایط امروزی و گذشته نشان می‌دهد، بشر هیچگاه در دستیابی و تحقق به شرایط مطلوب از توفیق کامل برخوردار نبوده است. اگرچه روند رو به رشد دانش، آگاهی، رشد علمی، پاسخگو شدن دولت‌ها، رشد مردم‌سالاری و اهمیت و ارزش یافتن حقوق فردی و جمعی، روند رو به رشدی داشته است و اینها زمینه‌ای برای تحقق مطلوبیت زندگی شده است، اما کماکان موانع بسیاری وجود دارد که از رسیدن به مطلوبیت جلوگیری می‌نمایند. ساخت روابط اجتماعی نابرابرانه، تهی شدن زندگی از معنا، ساختارهای سیاسی استیلاطلب، روابط اجتماعی نامتوازن و تضعیف روابط گرم و اظهاری، ناپاسخگویی نهادها و سازمانهای اجتماعی در قبال مسئولیت‌های کارکردی خود، ... از جمله عواملی هستند که می‌توانند تحقق مطلوبیت زندگی را با امتناع و تأخر مواجه و محدودیت‌ها، رنج‌ها و رهنمی‌های بسیاری را بر فرد و جامعه تحمیل نمایند. ایجاد آگاهی‌های کاذب، دور شدن انسان از حقیقت معناشناختی و معرفتی، روابط نامتوازن و ذهنیت‌سازی‌های عاری از بنیان‌های حقیقت‌گرایانه، دور شدن انسان از بنیان‌های ارزشی و جایگزینی ارزش‌های ابزاری و تضعیف روابط گرم، رشد تمایزات اجتماعی و تمایلات خاص‌گرایانه، تضعیف پیوندهای اجتماعی، ... از جمله موانع جدی مطلوبیت زندگی است که بشر امروز گاهی بیش از گذشته از آن در رنج است. این موانع نه تنها تضعیف نشده است، بلکه منازعات اجتماعی، سیاسی، بین‌المللی، استیلاجویی‌های ایدئولوژیک، منفعت‌گرایی‌های عاری از پشتوانه‌های اخلاقی و انسانی، نگاه نامتوازن به حقوق بشر و روابط انسانی، عدم تحقق مردم‌سالاری واقعی و تداوم نظامات طرد اجتماعی و... از جمله عواملی است که شرایط موجود را تحت تأثیر قرار داده و مانع جدی تحقق مطلوبیت زیست جمعی است.

## منابع

### قرآن کریم.

- آوتویت، ویلیام، تام باتامور (۱۳۹۲)، *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*، حسن چاوشیان، نشر نی.
- ایگلتون، تری (۱۳۹۶)، *معنای زندگی*، عباس مخبر، نشر بان.
- رایبیز، آنتونی (۱۳۹۳)، *ارزشهای زندگی و رویای سرنوشت*، مژده واد، آینده دانش، چاپ اول.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۸۹)، *رمزگشایی از آیات الهی*، تبیین آیات خداوند، عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۷۵)، *سیر حکمت در اروپا*، تهران، چاپ البرز.
- کونگ، هانس (۱۳۹۱)، *هنر زیستن؛ تأملاتی در معناداری زندگی*، حسن قنبری، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- گار، تدرابرت (۱۳۷۹)، *چرا انسانها شورش می‌کنند*، علی مرشدی‌زاد، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۷)، *ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته*، عسگر قهرمان‌پور و حامد امیری، انتشارات تیسرا.
- لوئیس هاپ راکر (۱۳۹۰)، *دین به زندگی معنا می‌بخشد*، اعظم پویا، نشر ادیان، صص ۱۲۵-۱۲۸ از کتاب معنای زندگی چاپ دوم.
- هنفلینگ، اسوالد (۱۳۹۵)، *در جستجوی معنا*، امیرحسین خداپرست، غزاله حجتی، نشر کرگدن.
- یانگ، جولیان (۱۳۹۶)، *فلسفه قاره‌ای معنای زندگی*، بهنام خداپناه، انتشارات حکمت.
- Colman, J (1998), *Social Capital in the Creation of Human Capital*, American of Sociology 94: 95-120.
- Putnum, R (1995), *Bowling Alone: America's declining social Capital*. Journal of Democracy (6): 65-78.